

# نوت فرقی

## Strawberry

گهنامه فرهنگی اجتماعی دانشجویان علوم پزشکی مشهد

شماره بیست و سوم  
تیر ۱۳۹۸



# استاد

# روز دهمی

رزشیای متفاوت از اساتید علوم پزشکی مشهد

مائده سادات رئیس الساداتی

برایستی نویسنده

## دانش جو یا دستگاه کپی جزوات؟

مداوم چند ساعت و پشت سر هم، دراصل وقتی هم برایش باقی نمی ماند که بخواهد قدرت تحلیل و جست و جو مطالب را هم داشته باشد. صرفا مطالب را حفظ می کند و می رود. اما حقیقتش دنیای امروز دنبال همچنین دانشجویی نیست و گاهی اوقات باید از خیر معدل الفی بگذریم. باید انتخاب کنیم صرفا جزوات را کپی کنیم یا آنکه کمی دانشجوی واقعی باشیم و به جست و جو بپردازیم دانش جو باشیم.

می کند. یک جور هایی نه به آن دوران ترمکی جوگیرانه و نه به الان که اگر یک ترم قرار باشد خودمان برای جزوه یک درس تلاش کنیم و جزوه مد نظرمان پیدا نشود؛ بیچاره می شویم. رفرنس هم که حرفش را زن که با این کلاس های پشت سر هم و مداوم اگر دانشجویی بتواند به همان جزوه ها هم نگاه بیاندازد هنر کرده است. انگار همان طور که مدرسه قدرت تخیل و خیال پردازی ما را گرفت، دانشگاه نیز قصد دارد قدرت نظردهی مان را بگیرد و در نهایت یک مشت طوطی و مرغ میناسخن گو تحویل جامعه بدهد که فقط بلدند جملات اساتید و جزوات را تکرار کنند.

اسم مان دانشجوی است اما ماهیت اصلی ما صرفا با یک دستگاه تایپ و تکثیر فرقی ندارد، دانشجویی که با وجود کلاس های

چند روز پیش وقتی در تایپ و تکثیر دانشکده بودم و داشتم از دوستانم آمار جزوه های این ترم را می گرفتم، یاد ترمک چند ترم پیش افتادم که باچه شوق و ذوقی به دنبال رفرنس های مختلف بود. ترمک نامبرده حتی آناتومی یک و نیم واحدی اش را از روی رفرنس مطالعه می کرد! اما به تدریج که امتحانات و دانشگاه بیش تر از قبل آشنا شد، فهمید که برای مدال طلایی معدل الفی راهی جز حفظ کردن و کپی کردن جزوات اساتید و سخنان سر کلاس آن ها ندارد. یعنی یک جور هایی اگر نمره می خواهی، باید واو به واو جملات و جزوات را حفظ باشی. یک جور هایی زمان امتحانات دانشجویان تبدیل می شوند به دستگاه کپی و حفظ جزوات. بعد از هر امتحان هم تمامی اطلاعات ریست می شوند و مغزمان برای ترم بعد جا باز



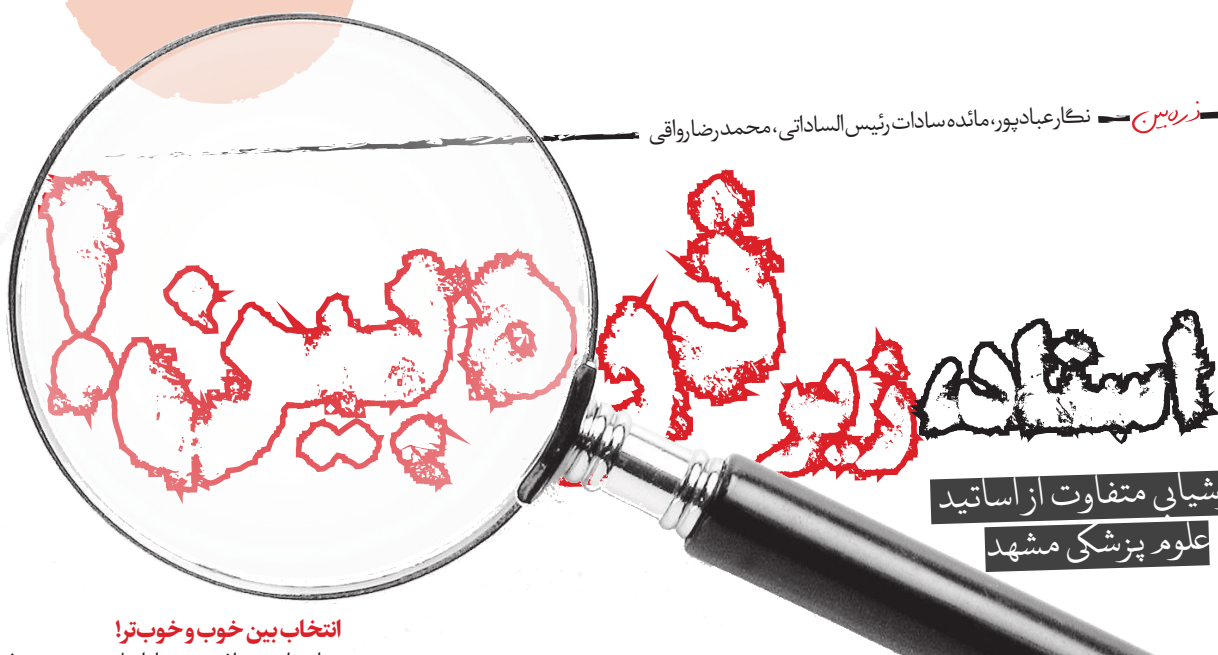
دکتر محمدرضا نور

محمدرضا علی عمرانی

## گروگان گیری در واحد آموزش!

درست شبیه گروگان گیری می ماند! آن هم بعد از چند هفته که بالاخره استاد محترم نتایج آزمون الکترونیکی را تصحیح (!) کرده و خبر آمده که نمرات را توی پورتال زده اند. آن وقت وسط این همه هیجان دیدن نامه ی اعمال، پیام می آید که از قبل باید نظرسنجی را پر کنید! آدم نمی داند توی یک چنین وقتی چطور باید حاصل کار یک ترمه ی استادش را بررسی کند. آن هم وقتی نمره ای که به او داده را ندیده! پایت به استاژری که پرسد، اوضاع جالب تر هم می شود. با "لاگ بوک" آشنا می شوی که در گروگان گیری، روی نظرسنجی های علوم پایه را سفید کرده! و آن عبارت است از مجموعه ای چند صفحه ای و مطول از سوالات جزئی پیرامون اساتیدی که در طول گذراندن بخش گاهایک بار از کنارشان عبور کرده ای. پرکردنش حداقل یک ساعت زمان می برد و ارزشی معادل دو نمره دارد! آخر سر هم معلوم نمی شود نتایج این نظرسنجی ها که به قول مسئولین، به صورت محرمانه برای مدیران گروه های آموزشی ارسال می شود. دقیقا در کجای این سیستم با پاورپوینت های کپی پیست شده ی فلان استاد محترم که درس ۲ واحدی اش بدجوری برای خواب می چسبد، تاثیر کرده!

استادها هم یک جور نیستند که بشود همه را از یک دم نمره داد و پرونده ی نظرسنجی را بست. گاهی که همین طور دیمی، گزینه ها را "خوب" زده ام و رفته ام تا پایین، وقتی خاطرات توی بخش یادم آمده، برگشته ام و بعضی نمره ها را عوض کرده ام. استاد خوب فقط در کیفیت بالا و تعداد کم پاورپوینت هایی که درست کرده یا چ ایندکس پژوهشی خلاصه نمی شود. آن چیزی که یک آدم را متقاعد می کند به فردی به رویش با احترام بگوید "استاد" و عمیقاً دوست داشته باشد روزی شبیه او بشود، حتماً عشقی است که از نگاه و کلمات آن آدم می جوشد. عاشق ها هم جور واجورند. بعضی ها در نگاه اول، ممکن است وحشتناک به نظر برسند. قبل انتخاب واحد ممکن است بشنوی با فلاتی برندار که خوب نیست. این جور وقت ها شاید منظور از خوب بودن یکی و نبودن دیگری، مدام تعطیل شدن کلاسی اولی و تعاملی بودن کلاس دومی است! گاهی خودت هم باورت نمی شود چطور داری نمره ی یک استاد را "عالی" می دهی وقتی روز اول، حالت از مدل سخت گیری اش بهم می خورده. الان که داری این را می خوانی احتمالاً ماه رمضان تمام شده، توشه هایت را برداشته ای و داری برای امتحان بعدی ات آماده می شوی. این شماره رفته ایم سراغ نظرسنجی، یک نوع نظرسنجی که بشود نتایجش را به صورت کاملاً غیرمحرمانه منتشر کرد! با ما همراه باش و از انتقادهای و پیشنهادهای خوب دریغ ننما!



### انتخاب بین خوب و خوبتر!

در ابتدا به سراغ سه نفر از اساتید محبوبی رفتیم که اگر دانشجو دانشگاه علوم پزشکی مشهد باشید دست کم با یکی از آن‌ها، چشم در چشم شده‌اید یا حداقل یک بار هم شده اسم آن‌ها را شنیده‌اید.

#### دکتر سید محمدرضا پیرزاده

پدرمهربان گروه بیوشیمی و دارای مدرک Ph.D بیوشیمی بالینی، استادی که با نشستن سرکلاس‌های ایشان محال است جرئت خمیازه کشیدن داشته باشید و بیوشیمی را برای همیشه به خاطر خواهید سپرد، از همان اساتیدی که دانشجویان سال‌های قبل و بعدایشان وجه اشتراک حفظ ۲۰ اسید آمینه ضروری و توصیه‌ی حداقل ۴ ساعت خواب شب را همیشه خواهند داشت.

#### دکتر محسن کارگزار

نفر بعدی استاد کارگزار زبان است. استادی که محال است دانشجوی علوم پزشکی باشید و ندانید صاحب امتیاز عبارت «چوزه نامبر» چه کسی است و قطعاً همه دانشجویان این دانشگاه، یک بار با نمونه سوالات زبان ایشان چه به طور مستقیم چه غیر مستقیم رو به رو شده اند. درمورد استرس کلاس‌های ایشان گفته شده بعضی از دانشجویان حتی شب‌ها خوابشان هم نمی‌برد و توانایی پلک روی هم گذاشتن را هم از دست می‌دهند.

#### دکتر سعید عامل جامه‌دار

نفر سوم نظر سنجی مان کسی نیست جز دکتر سعید عامل جامه‌دار که بیش ترما ایشان را با درس و ویروس شناسی یک یاد دو واحدی می‌شناسیم. البته برای آن‌هایی که حافظه‌شان کمی ضعیف است باید بگویم که ایشان یکی از مهربان‌ترین و آرام‌ترین اساتید علوم پزشکی مشهد هستند. در حدی که میزان آرامش بچه‌ها در سرکلاس‌های ایشان نزدیک به ۱۰۰ درصد می‌باشد. نظر شما!

و اما سوالات! این بار سوالات و گزینه‌های ما کمی تا قسمتی متفاوت با سوالاتی است که در پورتال تان با آن‌ها رو به رو می‌شوید. نظر شما چیست؟

۱. اگر استاد حضور و غیاب نمی‌کردند به کلاس می‌رفتید؟

۲. به نظر شما استاد از لحاظ تبعیض بین دانشجو چه نمره‌ای رامی‌گیرند؟

۳. میزان استرس شما در کلاس استاد چه قدر است؟

۴. از لحاظ سطح خلاقیت و جذابیت به کلاس استاد چه نمره‌ای می‌دهید؟

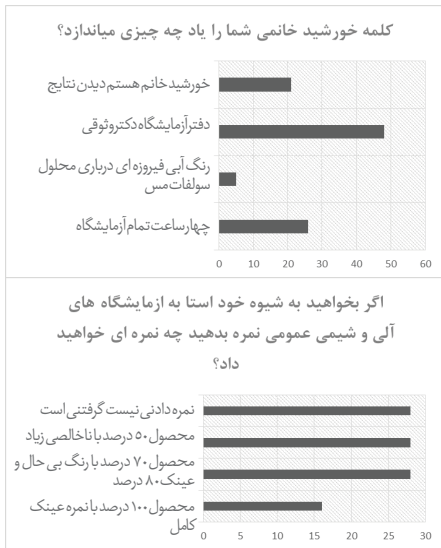
هم که استرس افتادن یا نیافتادن درس فیزیولوژی، دارد از یادش می‌آورد؛ به تمامی اساتید نمره کامل را می‌دهد و می‌رود سراغ مشاهده نمراتش. حالا از این هم بگذریم، دانشجویی که در طول ترم محض رضای خدا یک کوئیز هم نداده است چه طور قرار است به ارزیابی اساتید محترم قبل امتحان نمره بدهد؟

این بار توت فرنگی تصمیم گرفته است تا یک نظر سنجی به سبک خودش برای بعضی از اساتید برگزار کند و نتیجه‌اش را با شما در میان بگذارد. باشد که رستگار شویم.

از وقتی که پاتوی مدرسه گذاشتیم تا همین امروز همیشه در معرض ارزیابی بوده‌ایم. عادلانه و نا عادلانه‌اش را نمی‌دانم ولی این را می‌دانم که اسم دانشجو و دانش آموز پیوند بزرگی با امتحان و ارزیابی خورده است. گه‌گاهی هم که مدیر مدرسه می‌خواست میزان انتقاد پذیری و دموکراسی خودش را نشان دهد، لطف می‌کرد و آخر هر سال نظر سنجی درمورد دبیران مان برگزار می‌کرد که عاقبتی جز امتحان‌های سخت خرداد نداشت. در دانشگاه هم که آموزش دانشکده لطف می‌کند یک نظر سنجی اساتید اجباری را در پورتال دانشجو قرار می‌دهد و دانشجو



رسوب ۱۰۰ درصد به شدت تقویت می شود. توجه داشته باشید که دفتر گل و بلبل دار برای آزمایشگاه ایشان ضروری است. با همه این ها شما می توانید سه ترم را در کنار یکی از مهربان ترین و دوست داشتنی ترین افراد دانشکده داروسازی بگذرانید.

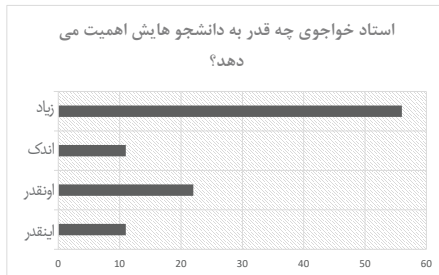


### به پایان آمد این دفتر...

در کنار همه این صحبت ها، ما تمامی دانشجویان تا آخر عمرمان مدیون اساتید و افرادی هستیم که ما را در راه رسیدن به اهدافمان همراهی کردند. افرادی که شاید به عقیده مان کلاس هایشان ملال آورو بیهوده بوده است و اما در واقعیت، در عمل از ایشان چیزهای زیادی یاد گرفته باشیم. درس هایی که شاید در دفتر و جزوات رنگی رنگی نگنجد و ما را تا آخر عمر مدیون ایشان خواهد کرد.

### بریده نظرسنجی های توت فرنگی طلایی:

- ۱ از نظر سطح خلاقیت و جذابیت به کلاس استاد چه نمره ای می دهید؟
- الف) فقط یک عدد با باجان
- ب) با اقتدار ۲
- ج) با ۱۲ پاسشان میکنم
- د) میندازمشان
- ۲ اگر استاد حضور و غیاب نمی کردند به کلاس می رفتید؟
- الف) با کله میرفتم چون هدف علم آموزی است
- ب) اگر ۸ صبح باشد نه
- ج) خواب را ترجیح میدهم
- د) حضور غیابم بکنه نمی رم
- ۳ از لحاظ تبعیض بین دانشجویان به استاد چه نمره ای می دهید؟
- الف) هرورودی یک سوگی
- ب) همه دانشجویان به یک اندازه بدبخت اند
- ج) عدالت فقط مخصوص خداست
- ۴ میزان استرس شما در کلاس استاد چه قدر است؟
- الف) ایزی لایف لطفا
- ب) آمار خروج دانشجویان از کلاس جهت حفظ آرامش عصبی بالاست
- ج) وقت هایی که میخواهند سوال بپرسند جو کلاس استرسی میشود
- د) ریلکس



### دکتر غلامین از دانشکده پیراپزشکی

دکتر مهران غلامین: دارای مدرک دکترای ایمونولوژی پزشکی با پایه ی علوم آزمایشگاهی. مدیر گروه رشته ی علوم آزمایشگاهی دانشکده پیراپزشکی. ایشان فردی باتجربه، بسیار مهربان، دلسوز و پیگیر می باشند. استادی دغدغه مند و نگران آینده ی دانشجویان. استادی که اگر یک جلسه حتی سر کلاس هایشان بوده باشید، هیچ وقت خنده هایشان را فراموش نخواهید کرد.

و اما در کلاس هایشان با سوال هایی مانند: چه خبره اونجا؟ چی می کین بهم؟ سردتونه؟ خسته شدین؟ اینم سوال امتحان! یاد گرفتین؟ و دیگر موارد، همواره جوایای حال دانشجویان می باشند.

همچنین در راستای هربحث طنزی با بیان جمله ی "می خندین ها؟! می خندین... می بینین حالا" از کش آمدن بحث جلوگیری به عمل آورده و خنده را بر لبان دانشجویان خشک خواهند نمود. تا این امر درسی باشد برای دانشجو که بداند ما با یکدیگر دوستیم اما بیرون مغازه! در ادامه به بررسی نظرات شما در این باره می پردازیم:



### مهندس وثوقی از دانشکده داروسازی

مهندس رامین وثوقی، شیمیست و مسئول و برگزار کننده بخش عملی آزمایشگاه های شیمی عمومی و آلی (۱ و ۲). از آن دسته افرادی که دانشجویان داروسازی سه ترم متوالی را در جوار ایشان می گذرانند. مبتکر در ساختن رنگ ها و عبارات جدید. همان فردی که می تواند یک آزمایش نیم ساعته را تبدیل به سه ساعت کار طاقت فرسای فراموش ناشدنی بکند. از جمله توانایی های ایشان تشخیص رنگ صورتی مایل به نارنجی مخملی در رسوب زرد رنگ محصولات شماسات. پایه گذار کلمه آوردی بهشت و راهنمای تمامی ترمک ها در امر عاشق شدن. در طی کلاس های ایشان مهارت های دانشجویان در به دست آوردن رنگ مورد نظر محلول ها و استفاده از نمک طعام برای به دست آوردن



### توت فرنگی طلایی خریداریم!

بر اساس نتایج نظرسنجی و مقایسه این سه استاد عزیز و محترم با یکدیگر، **توت فرنگی طلایی جذاب ترین کلاس ها** با اقتدار به دکتر پیرزاده تعلق می گیرد و این نشان می دهد هنوز درس دادن بدون اسلاید و پاور پوینت می تواند دانشجویان را بیش تر سر ذوق بیاورد.

از لحاظ تبعیض بین دانشجویان جایزه این بخش به دکتر عامل با درصد ۹۷ تعلق می گیرد که حقا عادل هم هستند و بی شک **توت فرنگی طلایی عدالت** مخصوص خودشان است.

اما اگر بخواهیم کشش کلاس ها و پرباری آن ها را مورد بررسی قرار دهیم دکتر پیرزاده با رای نزدیک به ۵۰ درصد بیش ترین رای را خواهند آورد و دانشجویان حتی حاضرند بدون حضور و غیاب، این تنها عامل کشاننده دانشجویان به سر کلاس ها هم به کلاس های ایشان بروند و صاحب **توت فرنگی طلایی کلاس های بدون حضور و غیاب بی شک** دکتر پیرزاده خواهند بود.

در نهایت صاحب پراسترس ترین کلاس ها کسی نیست جز دکتر کارگزار و **توت فرنگی طلایی استرس** به ایشان تقدیم می گردد.

### هر دانشکده، یک استاد

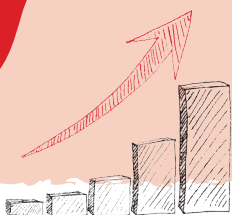
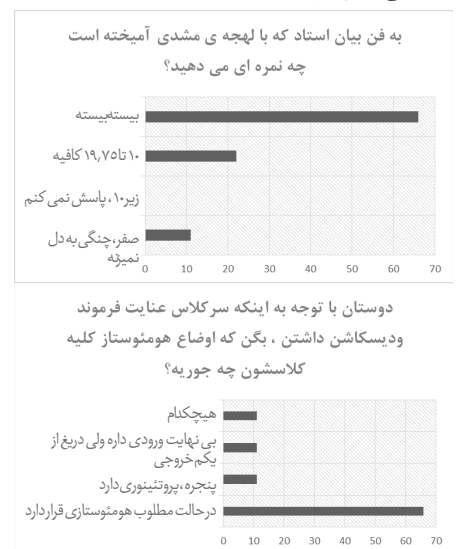
اما بعد از یک مقایسه وقت آن است که چندتا از پر خاطره ترین اساتید هر دانشکده را برایتان معرفی کنیم و بقیه را نیز با ایشان آشنا کنیم.

### دکتر خواجوی را از دانشکده پزشکی

دکتر خواجوی راد. نامی پر آوازه در گروه فیزیولوژی دانشکده پزشکی. دانشجویان سر کلاس ایشان دو دسته می شوند: ۱. یا در دیسکاشن ها شرکت می کنند و مطالب در مغزشان رسوب! می کند و یا ۲. از ازدیاد مطالب از هوش می روند.

جدی، در عین حال دلسوز، توانایی عجیبی دارند که مطالب اندک را طوری کش دهند تا برای مدتی طولانی به کلاشان بیایید.

عنایت کنید که نتایج نظرسنجی بیش روی شما طی یک دیسکاشن از بچه های خود دانشکده ی پزشکی جمع آوری شده تا چراغ راهی برای شناخت بیشتر این بزرگمرد، استادی بی بدیل فیزیولوژی کلیه باشد.



## "اگر من یک استاد بودم..."

بلکه در پی خلق تفکر و ایجاد احساس فهم ماندگاری در دانشجو بودم که نه تنها در عرصه ی شغل و حرفه اش که حتی برای هر لحظه زندگی اش کاربردی باشد

شاید کوچک ترین تغییر در سیستم آموزش دانشگاهی این باشد که استاد برای فهم عمیق دانشجو دغدغه داشته باشد و رسالت خود را تنها در نمایش و گفتن اسلاید هایش نبیند.

و دانشجو را با انگیزه ی حضور و غیاب در کلاس نیابد، بلکه با انگیزه لذت یادگیری که به معنای واقعی به او القا کرده ، دانشجو را در محضر خود ببیند.

اگر من یک استاد بودم ....

و دغدغه ام این نبود که در پی افزایش مطالبی در دانشجو باشم که شب امتحان حفظ می کند و تا ترم آینده از یادش می رود و در بالین بیمار هم ردی از آموخته ها نیست .

یک استاد با تعداد زیادی دانشجو و نسل های مختلف قشر جوان جامعه در طی سال های تدریس و خدمت اش مواجه می شود ؛ جوان هایی که مستعد یادگیری و الگو پذیری هستند .

و این یعنی یک استاد فقط یک مدرس نیست ، او می تواند با شیوه تدریس ، برخورد و گفته هایش یک الگوی رفتاری و اخلاقی باشد . و حتی می تواند در تربیت و پرورش نسل ها تاثیر گذار باشد به طوری که در نهایت سبک زندگی در دانشجویانش خلق کند .

اگر کسی که می خواهد استاد شود قبل از ایفای نقش در این جایگاه در مورد تمام موارد فوق فکر کند .

## تصویر یک رویا!



امسال کنکور دارم. دوستم می گفت دانشگاه علوم پزشکی مشهد قبول شده است. رشته ی علوم آزمایشگاهی. یک سال از من بزرگتر است. در تصور برایش یک دانشکده ی بزرگ و مجزا ساخته بودم، طوری که ۶ رشته ی پیراپزشکی هر کدام کلاس ها و آزمایشگاه های بزرگ و مخصوص به خود را دارند و مجبور نیستند به علت آزمایشگاه های کوچک، گروه بندی شوند و کپ های طولانی داشته باشند. آخر او دانشجو بود و وقتش طلا!

به کلاس هایشان غبطه می خوردم، در تصور آنقدر بزرگ و زیبا بود که بیانش هم سخت میشد. اما بدیهیات کلاس در ذهنم مشخص بود. تخته ی بزرگ و مائیک های رنگ وارنگ، دیتاهای جدید و سالم و پرده ی دیتایی که روی تخته رو کامل نمی پوشاند تا استاد بتواند هم زمان از هر دو استفاده کند.

صندلی هایش را که نگو. همه شان خوب و سالم بودند و صدا البته به تعداد.

هر جای دانشکده که بودی اینترنت پرسرعت در اختیار بود و کتاب خانه ای بزرگ و پراز فرنس های روز و سالن مطالعه ای بزرگ و سراسری که در دنیای علم غرق می کرد.

آخر می گویند آسایش و رفاه دانشجویان در این دانشگاه های مادر اصلی ترین هدف جاری ست و بسیار به دانشجویان می دهند.

به تریای شان که فکر می کردم قند در دلم آب می شد. فکرش را بکن؛ دانشگاه تپ یک باشی و رشته ی علوم آزمایشگاهی و میان کلاس هایت در فضای زیبا و بزرگ تریای تان لم دهی و خستگی در کنی. واقعا می ارزد برایش سخت درس خواند و به آن رسید.

حتی یادم می آید یک بار می گفت: آب خوری هایشان نی دار است... باورت می شود؟! وای که چقد عجیب و جالب است این دانشکده.

می دانم! می دانم قطعا این دانشکده از تصورات من هم باید زیباتر باشد، اما دوست دارم فردا که به اوزنگ می زنم، ازش بخوام دانشکده شان را برایم توصیف کند. دانشکده ی سال بعدم را....

چند خط برایت  
حجت مرتضوی

## "عاشقی سو تفاهم"

پرسیدمت از زندگی و ای دل غافل افسوس که پاسخ نشنیدم من سائل جزوه به کف و زندگی ام را بنمودی تیره ز غم و یک وجبی گردش باطل بیهوده شده در نظرم اندک و ناچیز این جزوه ات امروز برایم شده خازل زیبایی لطف و کرم را بشنیدیم این ترم ببینیم شده لطف تو کامل بیچاره من و عاشقی سو تفاهم افسوس که این عشق دزد پرده عاقل از عشق چه گویم که بود درد نهانم هرگز نرسد کشتی بی عشق به ساحل یک عمر دویدیم و به جایی نرسیدیم یک جزوه بخواندیم و رسیدیم به حاصل

دست را به دستم بده.  
و قدم بگذار  
به دنیای شعر و خیال.





زورم

سیده آتنا حسن پور

## سین هشتم، سیل



و ما تفاقى را دیدم که هم کوه ها را تکان داد و هم دل ها را  
سینى که باعث شد بفهمیم که هنوز هم با تمام مشکلات و سختی ها انسانیت به شدت زنده است. سیل امسال پر از قهرمانان بود، قهرمانانى که شاید هیچ گاه نشناسیم شان. اما بی شک دینشان بر گردن ما و ایران باقى خواهد ماند!

به راستى که قلبمان منقلب شد وقتى مرام شیرازى ها را من باب کمک به مسافران دیدیم! یا زمانى که عکس هاى آقا محمود، آتش نشان نجات یافته از پلاسکو را دیدم که مشغول کمک به مردمان سیل زده بود و وقایع تلخ پلاسکو ذره اى از جسارتش را نگرفته بود!  
و حتى خبر عروس خانم هم دانشگاهى که به خاطر کمک به سیل زدگان، مجلس عروسى خود را به تعویق انداخته بود!  
خلاصه کلام آنکه سیل خانه خراب کن ابتدای بهار حال تبدیل شده به سیل مهربانى از سرتاسر ایران. به قول امام صادق (ع) تکان دادن دل، از تکان دادن کوه ها هم سخت تر است

آغاز سال یک هزار و سیصد و نود هشت خورشید خانمى مبارک باد  
سبب، سبزه، سنبل، سنجد، سکه، سمنو، ساعت و هشتمین سین که متفاوت ترین سین تاریخ نوروز بود، سیل.  
سیلى که اندکى پس از خانه خراب کردن تبدیل به مهربانى، کمک و حتى مرام و معرفت شد!  
باور کردنش سخت است، اما سین هشتم امسال، نمادى شد برای یاد اوری بزرگى ایرانیان!  
(یا مقلب القول والبصار: اى کسى که قلب ها را منقلب میکنى)  
گویا خدا مثل همیشه باز هم به وعده خود وفادار ماند.

محمد رضا رواقى

کتاب و خوانندگى

## «من استاد!»

موشكى را كه ساخته بود از روى شيطنت به سمت من پرتاب كرد.

حالا كه معلم بودم، وقت جبران بود. آتش خشم در من شعله ور شد، سمت قاسمى رفتم، هنوز هم آن سيبيل هاى پيچ خورده را روى صورت داشت، چوب را بلند كردم تا روى دستش فرود آورم، ياد پدرم افتادم كه هميشه مى گويد: گرتو با بد كنى پس فرق چيست؟ دلم لرزيد، تصميم را عوض كردم ودستى به سرش كشيدم، با شوخى به او گفتم: موشك خفنى هم بود، دانش آموز خلاقى هستى قاسمى. به او لبخند زدم.

يكى از بچه ها گفت: آقا معلم خيلى باحاليدي. كاش همه مثل شما بودند.

با همين جمله خستگى ام در شد. بالبخند كلاس را به پايان رساندم.

رامين را قبل از رفتن از كلاس گير آوردم، پيشانى او را ماچ كردم و به نصيحتش پرداختم، از بوفه ي مدرسه بستنى خريدم و به كلاس بعدى رفتم، خوش مى گذشت، هم به من و هم به دانش آموز هايم، لبخند بچه ها، چيزى بود كه تا بحال در كلاس ندیده بودم، آن روز بچه تنبل ها هم سعى به حل معادلات مى كردند.

خستگى روز پيش را در كرده بودم. عصر بود كه به خانه رسيدم، لحظه اى کوتاه چشمانم را بستم. چشمانم را كه باز كردم، در تخت خوابم بودم!!!  
كدمم را كه باز كردم همه چيز سر جايش بود. شستم خبر دار شد كه همه ي اينها رويآ بوده و من هم استاد خيالى.

ولى مطمئنم اين رويآ، واقعى بود، اگر من استاد بودم.

بچه گانه به داخل كلاس مى رود. رفتارش هم به معلم رياضى قبليمان نمى خورد، لى لى كنان به داخل كلاس مى رفت!  
چشمانم را محكم مالميد نكند خيالاتى شده باشم، اما انگار حواسم سر جايش بود.  
با چشمانى گرد بداخل كلاس رفتم.  
ناگهان يكى از بچه ها گفت: پريا!  
همينطور كه بچه ها ايستاده بودند، به سمت نيمكتم رفتم و آنجا نشستم.

بچه ها با هم پيچ مى كردند و همينطور به من خيره شده بودند.

بعد از مدتى اكبرى، بچه درس خوان كلاس سكوت را شكست، سرم فرياد زد: استاد وقتمان را نگيريد، سريعترا كلاس را شروع كنيد.  
توى فكر رفتم: همه ي اتفاقات از امروز صبح را براى خودم ياد اورى كردم. نه مثل اينكه واقعا چيزى تغيير كرده بود.

از فرياد اكبرى، بلند شدم و با ترس و لرز نقش معلم كلاس را بازى كردم. سعى كردم خودم را داخل نقش فرو ببرم.

انگار كه همه قبول كرده بودند من معلم كلاس، و عجيب تر از آن، اينكه خودم هم باورم شده بود. به آخر هاى كلاس كه رسيديم. دانش آموز قاسمى،

روز بدى برايم بود، با خستگى به خانه رسيدم. بايكى از بچه ها به خاطر رفتار هايش دعوايم شده و بود و از همه بدتر اقاي قاسمى، معلم رياضيمان، مرا با لطف تمام به وسيله ي ضربات چوب از كلاس بيرون كرده بود. آخر من كه كارى نكرده بودم، بقيه بچه ها ادا بازى مى كردند...

شب كه شد خستگى آن روز را به رخت خواب بردم. هنوز هم به فكر اتفاقات آن روي بودم تا اينكه خوابم برد. صبح شده بود.

از ديروز تا الان بى حوصله بودم.

بيرون از اتاق آمدم. آبى به سرو صورتم زدم و راهم را به سمت كدمم ادامه دادم تا لباسى بردارم و بپوشم، اما با منظره ي عجيبى مواجه شدم. لباس هايم نبودند، به جايشان انواع كت و شلوار و پيراهن جا گرفته بودند. حتما ديروز كه مادرم به خريد رفته اين ها را برايم آورده بود. يكى را سريعترا پوشيدم و بيرون زدم.

به مدرسه كه رسيدم، به رامين برخورد، همانى كه ديروز از شان چك و لگد خورده بودم، با ديدنم ترسيدند و هر كدام به گوشه اى متواري شدند.

ديگر دلم نيامد تعجب نكنم، اما بايد سريع تر به كلاس مى رسيدم.

به نزديكى هاى درب كلاس كه رسيدم. ماتم برد. معلممان، اقاي قاسمى را ديدم، كه با كول پشتى

- ما!
- هیئت تحریریه: محمدرضا رواقی، مریم دشتی، زهرا عطایی، نگار عبادپور، مهلا درخشانی، رویا رحیقی، سیده ساجده علوی، فاطمه جوادی، ریحانه شهرکی، صدیقه یآوری، زهرا مولوی، سمیرا سلطانیان، نگار غلامپور، شیرین غلامی پور، مرضیه جعفری، غزاله سلیمان زاده، سمانه بهرامفر، عبدالظاهر آقچه لی، یاسر نوری، حجت مرتضوی، آتنا حسن پور، زینب عبدالله، ساجده زرق
  - شورای سردبیری: نگار عبادپور، سیده ساجده علوی، مرضیه جعفری ● ویراستار: غزاله سلیمان زاده
  - صاحب امتیاز: محمدعلی عمرانی ● مدیر مسئول: مائده سادات رئیس الساداتی ● با تشکر ویژه از: احمد حصاری، فاطمه نباتیان و وردی های مهر
  - دانشکده های داروسازی، پیراپزشکی و پزشکی
  - طراح نماد: حمید قربان پور ● طراح فرم: امین کوثری ● طراحی و صفحه آرایی: حسین فکور یکتا
  - خوشحال می شویم اگر دوست داشتی عضوی از «ما» باشی، خبرمان کنی. کارها زیاد است، از نوشتن گرفته تا توزیع!

کتابخانه فرهنگی (انجمن) دانشجویان علوم پزشکی مشهد

دانشگاه علوم پزشکی مشهد



## به بهانه ی قیمت های جدید!

می زنند و گاهی نقدش می کنند. حقیقتش کانونی در دانشگاه دایر شده تحت عنوان کانون کتابخوانی پروانه. در این میان تو هم اگر در جمع شان باشی می توانی کتاب امانت بگیری و یا حتی نظرت را در مورد کتابی که می خواهی بخوانی یا بخری بدانی. حتی میتوانی با صحبت کرن در مورد یک کتاب با نگاه های مختلف آشنا شوی و از زاویه دید کس دیگری به تماشای داستان کتاب بنشیننی!

حالا تو هم اگر می خواهی عضوی از این جمع کتابخوان باشی، می توانی با اسکن عکس QR code زیر، فرم ثبت نام پروانه را پر کنی و به جمع ما بپیوندی.

اگر کمی اهل مدام کتاب خواندن باشی و نتوانید ماه یا حتی هفته ای را بدون کتاب جدید بگذرانید، حتما به کتاب فروشی های سطح شهر سری زده اید و قیمت های جدید، و البته بالای کتاب ها را دیده اید. امان از زمانی که قیمت کتابی که مدت ها به دنبالش بودی را ببینی و نتوانی بخری اش! (ن)

اگر بررسی که چه کنی، حتما راه های متفاوتی را پیش پایت می گذارند تا آن کتاب را اگر نمی شود بخری حداقل بخوانی. خود من به شخصه این جور وقت ها میروم سراغ رفیقی، کتابخانه ای، چیزی که کتاب را پیدا کنم، امانت بگیرم و بالاخره بخوانمش!

کمی قبل تر اینجا از کتاب هایی که خوب بود می گفتیم و تلاش می کردیم با تخفیف کوچکی هم که شده، کتاب خوب بخیریم و بخوانیم. اما حالا روش کمی فرق کرده! اصل همان است، اما به جای اینکه همگی با هم یک کتاب را انتخاب کنیم، می خواهیم همه با هم کتاب خوب خواندن را تمرین کنیم. این طور که باشد، هر کدام مان کتابی که مدت ها است به دنبالش هستیم را امانت می گیریم و می خوانیم.

این روزها در همین دانشگاه خودمان عده ای دور هم جمع شده اند، کتاب می خوانند و به هم کتاب امانت می دهند. اگر لازم باشد حتی دور هم جمع می شوند و درباره آن کتاب حرف

# پروانه

پویش کتابخوانی دانشجویان علوم پزشکی مشهد

یک چیز جالب

خب! اگر جای تو بودم معطل نمی کردم! بارکد را اسکن کن و از میان صفرو یک های دنیای مجازی، به یک چیز جالب برس. و حال خوب کن!



از آن طرف خبر!

زینب عبدالله

## پنج فوت دوری...

دختری که مبتلا به سیستیک فیبروز است... این شروع داستان فیلمی بود که یک ماه پیش دیدم

اسمش five feet apart بود. کلیپ دو دقیقه ایی تیزر فیلم شروع شد. تمام وجودم را زیر و رو کرد... اصل داستان در مورد افراد مبتلا به CF است. ریه های آن ها دچار عفونت های مزمن می شود و به گفته ی دکتر محمد رضا مدرسی این افراد خیلی مظلوم اند. چرا که ظاهری سالم دارند ولی ریه هایشان از داخل دارد می سوزد!

داستان فیلم در مورد دختری بود که در بیمارستان بستری شده است و به بیمار دیگری علاقه مند می شود که مثل خودش CF دارد....

اسم فیلم برداشتی از این فاصله هاست. Five feet apart فاصله ایی است که این دو فرد مجبوراند همیشه حفظش کنند، تا زنده بمانند!

و تمام فیلم بخش کوچکی از زندگی سخت آن هاست. مبارزه، ایستادگی، عشق، فداکاری... شکست! Five feet apart فیلمی است که هنوز روی پرده ی سینما است و برای دیدنش با کیفیت خوب، باید یکمی صبر کنیم.



فیلم cystic fibrosis